

۳۰ خرداد ۱۳۶۰ آغاز سرکوب نهایی قیام ۱۳۵۷

ارژنگ سپاسی

Arjang.sepasi@gmail.com

۳۰ خرداد ۱۳۶۰ آغاز سرکوب نهایی جنبشی انقلابی بود که در سال ۱۳۵۷ موفق شد رژیم شاه را سرنگون کند. دولتهای سرمایه داری در کنفرانس گوادالپ توافق کرده بودند که با روی کار آوردن رژیم جمهوری اسلامی و خمینی به سرکوب این جنبش پردازند. جنبش ملی اسلامی که از ماههای قبل از قیام ۱۳۵۷ و با بیرون رفتن شاه سعی داشت به کنترل این جنبش پردازد پس از روی کار آمدن بلافاصله در اسفند ماه با حمله به تظاهرات زنان و با حمله به سندج در فروردین ۱۳۵۸ سرکوب جنبش انقلابی را آغاز نمود. سرکوب دانشجویان با بستن دانشگاهها در اردیبهشت ۱۳۵۹، حمله به کارگران بیکار، حمله به ترکمن صحرا و سرکوب شوراهای دهقانان همه در ادامه سرکوب جنبشی بود که شاه نتوانست به مقابله با آن برخیزد و رسالت سرکوبش به رژیم جمهوری اسلامی سپرده شده بود. بدنبال درگیریهای درونی رژیم بر سر چگونگی سرکوب جنبش مردم و بدنبال برکناری بنی صدر رییس جمهور وقت، مقاومت مردم برای مقابله با سیاستهای سرکوبگرانه رژیم بالاخره در ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ به شکست انجامید. رژیم جمهوری اسلامی موفق شد با سرکوب وحشیانه و با اعدام بسیار افرادی که رژیم پهلوی نتوانسته بود بکشد و با قتل عام دهها هزار نفر دیگر که در دوران انقلاب به مبارزه روی آورده بودند به سرکوب جنبشی پردازد که برای چند سال لرزه بر دنیای سرمایه انداخته بود.



تظاهرات ۳۰ خرداد چگونه شکل گرفت : بدنبال درگیریهای بین جناح بنی صدر از یک سو و جناح حزب جمهوری اسلامی، مجاهدین انقلاب اسلامی، موتلفه از طرف دیگر، جو جامعه به سمت بسته شدن هر چه بیشتر پیش می رفت. گله های حزب الله که در گروههای چند صد نفره در سرتاسر شهر

سازمان داده شده بودند، هر گونه تجمعی را مورد حمله قرار میدادند. فدائیان که بزرگترین نیروی چپ بودند در سال ۱۳۵۹ به دو بخش تقسیم شده بودند و اکثریت آنها به همراه حزب توده به حمایت از جمهوری اسلامی و جاسوسی و تبلیغ علیه نیروهای مخالف جمهوری اسلامی پرداخته و ضربه عظیمی را به جنبش انقلابی مردم وارد نموده بودند. مجاهدین خلق که بزرگترین نیروی مخالف را تشکیل میدادند سعی در اتحاد با یک جناح از رژیم و تسخیر رژیم از درون داشتند. نیروهای چپ و مستقل نظیر کومله، پیکار، فداییان اقلیت و چندین گروه دیگر به گسترده‌گی مجاهدین نبوده و به غیر از کومله که پایه گسترده‌ای در کردستان داشت بقیه از پایه وسیعی برخوردار نبودند. درچنین اوضاعی، روز ۲۶ یا ۲۷ خرداد ۱۳۶۰ خبری بطور گسترده در تهران پخش شد که سازمان مجاهدین روز ۳۰ خرداد تصمیم به تظاهرات در چهارراه مصدق گرفته است. این تظاهرات بدنبال فراخوان به تظاهرات جبهه ملی بود که در روز ۲۴ خرداد انجام گرفت و جمعیتی که در جلو لاله زار در خیابان انقلاب جمع شده بود با حمله حزب الله روبرو شده و قبل از اینکه بتوانند حتی ۵۰ نفر را به گرد هم جمع کنند با حمله اوباشان حزب الله که به قمه و زنجیر مسلح بودند تار و مار شدند. از همان روزهای اول خرداد ماه و بدنبال درگیریهای درونی رژیم، مجاهدین و پیکار و چندین گروه دیگر با جمع شدن در گوشه‌های مختلف شهر سعی در مقابله با سرکوب و غالب شدن جو ارباب و تهدید در شهر بودند. اما اکثر این تجمعها با حمله سازمان یافته گروههای حزب الله که از بسیجی‌ها و نیروهای سپاه پاسداران تشکیل شده بودند به خاک و خون کشیده می شدند. بنا به گزارشهایی دهها مرکز در نقاط مختلف تشکیل شده بود که گله‌های حزب الله از این نقاط به خیابانها فرستاده میشد. در چنین اوضاعی که فکر هرگونه تجمعی کم کم غیر ممکن میشد، روز ۲۹ خرداد خبردار شدیم که مجاهدین در میدان فلسطین (کاخ) و یا چهار راه مصدق تظاهرات گذاشته اند. در آنروز ما که ۳ نفر بودیم تصمیم گرفتیم که ۲ نفر به میدان فلسطین رفته و من به چهار راه مصدق رفتم. قبل از رسیدن به چهارراه مصدق، سعید غیور، از فعالین مجاهدین را در خیابانهای اطراف دیدم که اینور و آنور میدوید و چون میدانستم با مجاهدین است مطمئن شدم که تظاهرات در چهار راه مصدق است و در میدان کاخ خبری نیست. سر چهار راه مصدق، پاسداران خیابان را در ضلع شمالی بسته بودند و دسته‌های حزب الله با حمله وحشیانه به هر کس که ریش نداشت سعی داشتند از اجتماع مردم جلوگیری کنند. مردم در حال رفت و آمد ومنتظر شروع حرکتی بودند که تقریباً غیر ممکن به نظر میرسید. سر ساعت، یک دسته از میلیشیای مجاهدین که اکثراً دختران جوان بودند از ضلع جنوبی چهار راه بصورت یک دسته ۵۰ نفره وارد چهار راه شدند. آنقدر حرکتشان ناگهانی بود که پاسداران با وجود مسلح بودن به پشت ماشینهایشان رفته و شروع به تیراندازی هوایی کردند. مردم با دیدن این صحنه به وسط چهارراه آمده و در همین حال گله‌های حزب الله با قمه و زنجیر به جان مردم افتادند. دسته‌های بیشتری از میلیشیا با شعار "حزب چماق بدستان باید بره گورستان" وارد چهار راه شدند و با حمله به اوباشان آنها را فراری دادند. در همین حال مردم که وارد خیابان شده بودند با پرتاب سنگ به مقابله پرداخته و در کمتر از ۵ دقیقه چهار راه در دست تظاهرکنندگان قرار گرفت. پاسداران شروع به تیراندازی زمینی کرده و با رگبار اولین ردیف تظاهر کنندگان را به گلوله بستند. جمعیت با دست خالی و در حالیکه چند ماشین را واژگون نموده بود با سنگ مقابله می کرد و تیراندازی و شلیک زمینی چنان شدید شده بود که جمعیت به سمت میدان فردوسی و خیابانهای اطراف عقب نشینی نمود. پاسداران و گله‌های حزب الله که جری شده بودند با لگد زدن به مجروحانی که روی زمین افتاده بودند پیشاپیش پاسداران حرکت کرده و به هر کسی در خیابان حمله می کردند. جمعیت مردم با جنگ و گریز به مقابله پرداخته و همین که موفق می شدند که اوباشان حزب الله را به عقب برانند با تیراندازی زمینی و هوایی پاسداران که پشت سر آنها بودند روبرو می شدند. این جنگ و گریز که تا یک ساعت طول کشید با کشته

و مجروح شدن عده زیادی در حال پایان بود و ما بطرف میدان فردوسی فرار می کردیم که در میدان فردوسی ناگهان جمعیتی نیم میلیون نفری را دیدیم که تمام پل هوایی جلو لاله زار را پوشانده بودند. چنان جمعیتی باور کردنی نبود. مردم با دیدن جمعیت جان تازه ای گرفته و با در آغوش گرفتن جلوداران جمعیت از خوشحالی گریه می کردند. صحنه ای به یاد ماندنی بود. هیچکس فکر نمی کرد که با آن وحشیگری پاسداران بتوان نیم میلیون نفر را گرد هم آورد (عکس بالا بخوبی جمعیت نیم میلیون نفره مردم را نشان میدهد که توانستند علیرغم تیراندازی شدید پاسداران ساعتها در خیابانهای تهران تظاهرات کنند). جریان از این قرار بود که مجاهدین با اعلام اینکه تظاهرات در چهار راه مصدق است توانسته بودند نیروهای پاسداران و گله های حزب الله را در آنجا جمع کنند و تظاهرات اصلی را از میدان کاخ در خیابان تخت جمشید به سمت خیابان بهار و شمیران شروع کنند. رفقای من می گفتند که همینکه جمعیت از میدان کاخ به حرکت در آمد، تا یک ربع ساعت سرو کله گله های حزب الله پیدا نبود و معلوم بود که این تاکتیک در فریب دادن آنها موثر واقع شده بوده است. بعد از یک ربع ساعت وقتی که خبر تجمع به آنها رسیده بود، همینکه به صورت پراکنده به جمعیت نزدیک می شدند با حمله جمعیت لت و پار میشدند. بدین ترتیب تظاهرات نیم میلیون نفری مردم با تاکتیک بسیار خوب و فداکاری فراوان مردم و خصوصا نیروهای میلشیا شکل گرفت.

در جلو صف تظاهرکنندگان یک پلاکارد بزرگ بود با مضمون بنی صدر حمایت می کنیم. جمعیت از جلو لاله زار رد شده و به میدان فردوسی رسیده بود که یک مینی بوس حاوی تعدادی از پاسداران به میدان رسید. جمعیت که شعار میداد با دیدن پاسداران به مینی بوس حمله کرد و مینی بوس را به آتش کشید. در همین حال در حالیکه عده ای در جلو جمعیت سعی داشتند تظاهرات را به سمت جنوب میدان فردوسی و به طرف بهارستان ببرند عده ای دیگر جمعیت را تشویق به رفتن به طرف دانشگاه و میدان انقلاب میکردند. در ضلع جنوب شرقی میدان فردوسی یک کمیته بود که جمعیت به درستی نمی خواست از جلو آن بگذرد. بالای سر در این کمیته یک تیر بار بود و با نزدیک شدن جمعیت در کمیته را بسته بودند. بنا بگفته دو رفیق که به میدان فلسطین رفته بودند، اعضای مجاهدین که سازماندهی تظاهرات را بعهده داشتند بطور مداوم و با بی سیم با مرکز خود تماس داشته و دستور دریافت می کردند. بنا بگفته این رفقا، در خیابان تخت جمشید چندین بار جریانات چپ با شعار مرگ بر خمینی سعی در تغییر شعارها را داشتند که در چندین مورد طرفداران مجاهدین نیز که هفته ها بود در زیر ضرب حزب الله بودند به آنها پیوسته بودند ولی بلافاصله گردانندگان تظاهرات باشعار "حزب چماق بدستان باید بره گورستان" مانع از طرح شعار مرگ بر خمینی شده بودند. شعار مرگ بر جمهوری اسلامی نیز به همین سرنوشت دچار شده بود و از طرح آن جلوگیری شده بود. در حالیکه جمعیت در میدان فردوسی مشغول واژگون کردن مینی بوس پاسداران بود و عده ای درپیشاپیش تظاهرات را به سمت بهارستان هدایت می کردند، ناگهان پاسداران با تیرباری که بالای سر در کمیته بود به تیراندازی به سمت جمعیت تظاهرکننده پرداختند. حوض وسط میدان فردوسی پراز خون و اجساد تظاهرکنندگانی بود که از مقابل حمله وحشیانه پاسداران به طرف مقابل فرار می کردند و با اصابت گلوله به میان آب می افتادند. جمعیت یک اتوبوس دو طبقه را که در سمت شمال خیابان بود به وسط خیابان هل داده و پشت آن مخفی شدند. پاسداران مسلح پس از تیراندازی با تیربار و با مشاهده فرار و سر درگمی جمعیت با اسلحه از کمیته بیرون آمده و به سمت جمعیت شلیک می کردند. از طرف دیگر پاسداران مستقر در چهار راه مصدق و گله های حزب الله که با دیدن جمعیت فرار کرده بودند با شروع تیراندازی دل و جرئتی بخود گرفته و از سمت غرب به جمعیت حمله کردند. در کمتر از ده دقیقه میدان فردوسی پراز کشته شده بود و جمعیت نیم میلیون نفری در کوچه های اطراف پراکنده شده بود. اکثر مغازه ها و خانه ها مملو از

تظاهرکنندگانی بود که توسط مردم پناه داده شده بودند. به این ترتیب تظاهراتی که با فداکاری فراوان سازمان داده شده بود در عرض کمتر از نیم ساعت سرکوب شد. از این به بعد رژیم با یک کاسه کردن سیاستهای خود دست به سرکوبی زد که جنبش انقلابی مردم را سالها به خاموشی کشاند.

بعد از ۳۰ خرداد: صد ها نفر از دستگیر شدگان بدون محاکمه تیرباران شدند و در روزهای بعدی با اعلام اینکه هر کسی که در خیابان دستگیر شود باید در همانجا کشته شود و احتیاج به محاکمه ندارد، دسته دسته به جوخه های اعدام سپرده شدند. رژیم در روز ۳۱ خرداد با اعدام سعید سلطانپور و محسن فاضل که از ماهها قبل در زندان بودند نشان داد که سرکوب نهایی جنبش مردم را آغاز نموده است. روزنامه اطلاعات عکسهای دختران جوانی را به چاپ می رساند و بدون اینکه هیچ اسمی منتشر کند از پدر و مادرهایشان می خواست که با شناسنامه عکس دار برای تحویل جنازه فرزندانشان بروند. این نشان می داد که رژیم بدون اینکه حتی از هویت حقیقی این دستگیر شدگان آگاه باشد آنها را در محاکمه های چند دقیقه ای بر طبق اصول عدالت اسلامی محارب شمرده و اعدام نموده است.

بعد از سرکوب تظاهرات ۳۰ خرداد، در شب همانروز نیروهای میلشییای مجاهدین در خیابانهای جنوب تهران از جمله نازی آباد و دروازه غار مشاهده میشدند که در ماشینهای چند نفری به گشت زنی در خیابانها مشغول بودند. هم چنین در سال ۱۳۶۳ در نشریه مجاهد با یک نفر از اعضای مجاهدین که سابقا عضو شورای تامین امنیت ملی رژیم بود مصاحبه به عمل آمد. این نشانگر آن بود که مجاهدین در شورای تامین امنیت رژیم نفوذ داشته و از نقشه های رژیم خبردار بوده اند. وجود گشتهای مجاهدین در شهر نشانگر آن بود که این نیروها منتظر یک حرکت از درون رژیم و بطور مشخص حمایت ارتش بودند که بنی صدر ادعای داشتن حمایت آنان را داشت. این حرکت همچنین توضیح میداد که چرا مجاهدین قصد هدایت تظاهرکنندگان به سمت بهارستان را داشتند. ظاهرا هدف سازماندهندگان، تحصن در مقابل مجلس و انتظار برای حمایت ارتش از آنها و کسب قدرت از بالا بود. نیروی گشت شهری مجاهدین تا چندین روز بعد از ۳۰ خرداد نیز ادامه داشت که بعد متوقف گردید. نیروی گشت معمولا برای حفظ تسلط بر یک محله یا شهر به کار گرفته می شود. متاسفانه مجاهدین هیچگونه تحلیلی از اهداف اصلی این تظاهرات نداده و مسعود رجوی در کتاب "۳۰ خرداد پاسخ به ضرورت تاریخ" آنرا تظاهرات برای اتمام حجت با رژیم اعلام نموده است. عباس داوری در کتاب "۳۰ خرداد به روایت شاهدان" از انتشارات سازمان مجاهدین در خاطرات خود می گوید که قصد تظاهرکنندگان رفتن به جلو مجلس بود. به نظر من مجاهدین قصد داشتند که با تحصن در مقابل مجلس حمایت ارتش را جلب کرده و قدرت را از بالا تسخیر کنند. به نظر می رسد که مجاهدین زیاده از حد به بلوفهای بنی صدر در حمایت ارتشیان از وی امید بسته و وجود گشتهای شهری نشان از خوش خیالی فراوان مجاهدین میداد که نه تنها روی حمایت ارتش از بنی صدر حساب می کردند بلکه برای بعد از آن یعنی حفظ قدرت نیز برنامه ریزی کرده بودند. نکته جالب توجه این است که مجاهدین هیچوقت شعار مرگ بر جمهوری اسلامی را مطرح نکردند زیرا که شعار خودشان تا مدتها جمهوری دمکراتیک اسلامی بود. بعدها که متوجه نفرت مردم از هرگونه رژیم اسلامی شدند کم کم این شعار را بدور انداخته و به ناسیونالیسم روی آوردند. در پاییز همان سال اعلام کردند که با تظاهرات مسلحانه در مقابل فروشگاه کوروش سابق در خیابان مصدق برای اولین بار شعار مرگ بر خمینی را به خیابانها بردند. شاید فرصت نبود که گزارشهای مسولین تظاهرات ۳۰ خرداد را بخوانند که چگونه جمعیت چندین بار این شعار را مطرح کرده بود.

موسوی تبریزی، دادستان کل جمهوری اسلامی پس از کشته شدن قدوسی در شهریور ۱۳۶۰،

چند سال پیش با نشریه چشم انداز ایران مهر مصاحبه ای کرده است وی می گوید: " روز دومی که من دادستان شده بودم در نخست وزیری جلسه داشتیم. نخست وزیر هم آقای مهدوی کنی بود و رییس جمهور هم نداشتیم؛ در آن جلسه آقایان موسوی اردبیلی، مهدوی کنی، محسن رضایی به عنوان فرمانده سپاه، بهزاد نبوی بعنوان وزیر مشاور، و من به عنوان دادستان و چند نفر دیگر حضور داشتند. آقای مهدوی کنی گفت حالا ما دیگر مشکل می توانیم با اینها (مجاهدین) برخورد کنیم. ایشان پیشنهاد کرد به واسطه آقای طاهر احمد زاده با آقای رجوی صحبت بشود بلکه راضی بشوند تا مذاکره و گفت و گو کنیم حتی اینها در بعضی پستها قرار داده بشوند تا این غایله ختم بشود. آقای اردبیلی گفت آقای مهدوی من تا شش ماه پیش با این حرف شما موافق بودم که ما اینها را بیاوریم، صحبت کنیم، دعوت کنیم و حتی پست هم بدهیم ولی حالا با این همه کشتارها و ترورها که انجام داده اند نمی شود این کار را کرد." نکته جالب آنست که مصاحبه کننده که لطف الله میثمی است اصرار دارد به موسوی بقبولاند که اگر به مجاهدین مقامی در دولت داده بودند بهتر میشد با آنها کنار آمد و این درگیریهای خونین پیش نمی آمد. متن کامل این مصاحبه را میتوان در آدرس زیر خواند: www.meisami.com

تجربه ۳۰ خرداد: این نوشته قصد یک تحلیل همه جانبه را ندارد بلکه امید وارست که بازماندگان نسل انقلاب و خصوصا نیروهای چپ را تشویق کند تا ۳۰ خرداد را نه از زاویه یک تظاهرات که توسط مجاهدین سازمان داده شد بلکه از زاویه یک جنبش اجتماعی بررسی کنند و به چرایی شکست آن بپردازند تا شاید این تجربه مهم درسی آموزنده در آینده داشته باشد و جنبش اجتماعی مردم برعلیه رژیم در آینده مرتکب اشتباهات مشابه نگردد. ۳۰ خرداد در شرایطی انجام شد که آخرین فرصت برای نیروهای انقلابی بود که با تعرض به حکومت به قدرت سیاسی دست پیدا کنند. این آخرین فرصت برای نیروهای انقلابی بود که بتوانند یا تعرض به مقابله با سرکوب رژیم بپردازند. به نظر من اگر نیروی رهبری کننده این تظاهرات قصد سازمان دادن یک انقلاب مردمی را علیه رژیم داشت، میتوانست با پشتیبانی مسلمانان از تظاهرات و بدون توهم به جناحهای رژیم به هدایت مردم برای سرنگونی رژیم بپردازد. اگر هدف تظاهرات سی خرداد نه تحصن در مقابل مجلس برای جلب حمایت ارتش بلکه به سمت دانشگاه و فراخوان به مردم برای حمایت از نیروهای انقلابی بود، رژیم نمی توانست به این سادگی سرکوب گسترده براه بیاندازد. برخلاف تبلیغات رژیم؛ اکثریت و حزب توده؛ نیروهای مجاهدین در این تظاهرات مسلح نبودند. اگر مسلح بودند در میدان فردوسی بخوبی قادر بودند که تیربار رژیم را از کار بیندازند. متأسفانه مماشات مجاهدین و توهم آن نسبت به یک جناح رژیم مانع از آن شد که جمعیت میلیونی مردم علیرغم فداکاریهای فراوان بتوانند به نتیجه برسند. درحالیکه نیروهای چپ با پیوستن سازمان فداییان اکثریت به رژیم، بشدت ضعیف شده بودند و بجز کومه در کردستان از توان زیادی برخوردار نبودند، سی خرداد عملاً همانند دهان باز کردن برای حرف زدن بود. مجاهدین مردم را به خیابان آورده بود تا با جناحی از رژیم به سازش برسد. حوادث بعدی نیز نشان داد که فرصتها همیشه وجود ندارند. مجاهدین بعد از سرکوب خونین سی خرداد و پس از آنکه برخلاف انتظارشان ارتش از بنی صدر پشتیبانی نکرد، دست به عملیات چریکی زدند که نتیجه ای جز شکست نداشت. یاد تمام جانبختگان سی خرداد ۱۳۶۰ که علیرغم سرکوب رژیم حماسه ای تاریخی آفریدند گرامی باد.

خرداد ۱۳۸۶